

# حضرت عبدالبهاء مرکز میثاق امر بهاء

ژولیت تامپسون

ترجمه شده توسط فاروق ایزدی نیا از انگلیسی



## حضرت عبدالبهاء مرکز میثاق امر بهاء

### اثر: ژولیت تامپسون

حضرت عبدالبهاء، شخصیت پرشور و عملکرد بی‌مثیل نفسی که مبشر عصر ذهبی است

در این ایام که مدینتی در برابر دیدگان ما در حال نزع و نابودی است، و زمانی که مظهر ظهوری عظیم، یعنی حضرت بهاءالله، ظهور فرموده، و با توماری از اوامر جدید در دست در آستانه عصری بدیع ایستاده، دو نفس مقدس دیگر، با جمالی جذاب قلوب و جالب نفوس، با او همراه هستند، یعنی نفسی در عنفوان شباب، حضرت باب، مبشر اعظم، هم‌رتبه با حضرتش به عنوان مظهر ظهوری مستقل، و نیز فرزند حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء؛ بنده بهاء الهی، عنوانی که خود برای خویشتن برگزید. حضرت بهاءالله ایشان را مولی‌الوری و سرکار آقا نامیدند.

به لسان حضرت شوقی افندی، ولی امر بهائی، حضرت عبدالبهاء "نه فقط در ظهور حضرت بهاءالله بلکه در سراسر تاریخ ادیان مقام فرید و وحیدی را دارا است... حضرت عبدالبهاء در افقی خاص قائم و مرتبتش کاملاً با مؤسس و مبشر ظهور بهائی متفاوت است. ولیکن بر اثر مقامی که حضرت بهاءالله به وسیله عهد و میثاق به آن حضرت تفویض فرموده با آن دو ذات مقدس جمعاً هیاکل اصلیه ثلاثه آئینی را تشکیل می‌دهند که در تاریخ روحانی عالم بی‌سابقه است. حضرتش با آن طلعات مقدسه از رفر علیا به مقدرات این طفل رضیع امرالله ناظر و قبل از اتمام هزار سال کامل هیچ نفسی و یا



TRANSLATION

هیئتی که پس از آن هیکل مبارک بر خدمت امرالله قائم گردد هرگز به آن رتبهٔ اسنی فائز نشود." (دور بهائی، ص 56 / طبع آلمان، ص 53)

از جمله القاب بسیاری که والد بزرگوارشان به حضرت عبدالبهاء اعطاء فرموده‌اند، "سرالله" است. حضرت ولی امرالله در اشاره به این القاب می‌فرماید که آنها "به حضرت عبدالبهاء قدرت و اختیاری عنایت می‌کند که نسل حاضر هرگز نمی‌تواند کما ینبغی و یلیق به اهمیت و معنی آن پی برد." (ترجمه)

البته ما نسل حاضر هستیم و قلوب ما که در کمال امتنان نسبت به حضرت عبدالبهاء است با حزن تمام متوجه حقیقت کلام حضرت ولی امرالله شده است: ما نمی‌توانیم چنین عظمتی را درک کنیم یا به اهمیت چنین مقامی پی ببریم. ما به شخصیتی چنین عظیم بیش از آن نزدیک هستیم که بتوانیم در نظر مجسم کنیم که چگونه آینده را تحت الشعاع خود قرار خواهد داد؛ و در این مرحله از تکامل خود، ناقص تر از آن هستیم که جمال آن کمال را آنطور که باید و شاید درک کنیم. فقط یک امید می‌توانیم داشته باشیم: از آنجا که در حقیقت به آن بندهٔ بهاء عشق می‌ورزیم و حضرتش را مثل اعلائی خود قرار می‌دهیم و بر اثر اقدامش حرکت می‌کنیم، "هاله" آن حضرت بر ما می‌تابد و ما با مشاهدهٔ آن، "سرالهی" را ستایش و پرستش می‌کنیم. قلبی که به محبتی عظیم شهامت یافت می‌تواند به مدارج عالیه عروج نماید، گو این که نه به معارجی که حضرتش در آن قرار دارد.

حضرت ولی امرالله در جمله‌ای بی‌مثیل پرده از معنای عنوان و لقب "سرالله" برای ما برداشتند و آن را در همان جمله در حالی از راز و رمز رها ساختند. هیکل مبارک می‌فرماید، "خصوصیات و صفات بشری با فضائل و کمالات الهی در نفس مقدس حضرت عبدالبهاء مجتمع و متحد گشته است." (دور بهائی، ص 61 / طبع آلمان، ص 58) به این ترتیب، حضرت عبدالبهاء، این انسان کامل، پلی بین انسان "در مقام عبودیت" و آن وجود همیشه مستور در اسرار، یعنی مظهر ظهور الهی، است. به راستی ایشان واسطهٔ پیوند ما با حضرت بهاءالله هستند.

برای آن که به بارقه‌ای از زیبایی عنوان "عبدالبهاء" و این که هیکل مبارک آن را برای خود برگزیدند پی ببریم و بفهمیم که چرا حضرت ولی امرالله آن را "معجز شیم" (دور بهائی، ص 61 / طبع آلمان، ص 58) توصیف کرده‌اند، و قدرت آن بر قلوب خود را احساس کنیم، باید مفهوم مقام عبودیت در مصطلحات امری را به یاد آوریم.

بندهٔ بهاء

طبق تعالیم بهائی، ما انسان‌ها، جز از طریق مظهر ظهور، که هیکل بشری‌اش تحت سیطرهٔ قوهٔ مشتعلهٔ روح قدسی الهی، یا کلام خلاق الهی، است که او را شمس عصر خود می‌سازد، نمی‌توانیم به ذات الوهیت تقرب جویم. افزایهٔ نور از ذات الوهیت با وجود پاک مظهر ظهورش در هم می‌آمیزد و آن هیکل بشری مورد استفادهٔ ذات الهی قرار می‌گیرد. انسان از طریق مظهر ظهور است که از خداوند آگاهی می‌یابد. با این همه حتی نفس مبارک مظهر ظهور مدعی است که ذات لایدرک خارج از دسترس و درک او است. درست همانطور که خود مظهر ظهور در عالم مختص به خود قرار دارد که مادون عالم حق است، همچنین انسان نیز در مقام و مرتبهٔ معینی، که عبارت از عبودیت است، قرار دارد که به فراتر از آن نمی‌تواند برود. اما، این مقام عبودیت آنقدر عظیم است که فقط نفوسی که تکامل یابند و از نفس و هوای خود بگذرند می‌توانند به مدارج بالای آن عروج کنند؛ یعنی خدمت به خداوند و خدمت به نوع انسان. حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "انسان در صورتی انسان خوانده شود که متصف به صفات رحمان گردد." (ترجمه) و حضرت مسیح فرمود، "هر که از شما بزرگتر باشد خادم شما بود." (انجیل متی، باب 23، آیه 11)

بنابراین، ما حضرت عبدالبهاء را مشاهده می‌کنیم که از بدو تولد مقدر بوده "در سراسر تاریخ ادیان مقام فرید و وحیدی" را حائز باشد، از بدایت ولادت موهوب به کمالات فوق بشری گردد، و با این همه عنوانی را انتخاب فرماید که بر ماهیت بشری حضرتش تأکید دارد و او را با مقام و مرتبهٔ انسان یکسان نماید. در عین حال، حضرتش علو و سمو این مقام را در نظر ما ارتقاء می‌بخشد، "فضیلت‌های بدیع" متعدد و شکوه و جلال آن در آتیهٔ ایام را در وجود خویش مجسم و آشکار می‌سازد، در حالی که نفس مبارکش برای همیشه در اعلیٰ مدارج آن قرار گرفته، مثل اعلای عبودیت باقی می‌ماند. حضرت عبدالبهاء، "بندهٔ بهاء، خود را مخلع به خلعت عبودیت و خلوص و تعلق به محبوب ابهای خویش فرموده"<sup>1</sup> که فی‌الحقیقه توفیقی عظیم است.

مثل اعلیٰ

<sup>1</sup> این عبارت از مقدمه‌ای است که آنتون حداد بر

*Lighting the Western Sky*

اثر Kathryn Jewett Hogenson نوشته است - م

حضرت ولی امرالله حضرت عبدالبهاء را انسان کامل، "مثل اعلا"ی امر بهائی توصیف می فرمایند. یعنی حیات ایشان، در حدّ اکمل خود، نه تنها مثال و نمونه کامل و خالصی برای نسل حاضر، بلکه برای نوع بشری جدیدالولاده است که در طول قرون و اعصار آینده، تا پایان این دور مبارک، به حضرت بهاءالله ایمان آورده تابع و پیرو ایشان خواهند بود. به ما گفته شده که نوع بشر اکنون در مرحله "پر شور و شرم نوجوانی"<sup>2</sup>، یعنی حدود عصر بلوغ قرار دارد. بنابراین، بلوغ او رخ خواهد گشود، قوای روحانی مکنون وی، از جمله احساسات لطیف تر و ظریف تر، ظهور خواهد کرد؛ حقیقت سالم و شفاف وی "فضیلت های بدیعی" را ساطع خواهد ساخت. حضرت عبدالبهاء برای چنین نسلی نیز، که اکنون غیر قابل تجسم است، مثل اعلی خواهند بود. و چنین نسلی آنقدر آگاهی و درک خواهد یافت که بتواند "کما ینبغی ویلیق" آن حضرت را بشناسد.

پیش از آن که به انتصاب عظیم ایشان در کتاب عهدی نازله از یراعه عظمت والدشان به عنوان "مرکز و محور عهد و میثاق بی مثیل حضرت بهاءالله" (دور بهائی، ص 60 / طبع آلمان، ص 57) پردازیم، نگاهی به گذشته به آن حیات کامل بل اکمل بیفکنیم. لحظه ای به دوران طفولیت ایشان، ده سالگی ایشان، وقتی رویدادی که جهان را تکان داد در حضور ایشان، و فقط ایشان، رخ داد بنگریم. این نخستین اظهار امری بود که حضرت بهاءالله در سال 1853 در بغداد فرمودند زمانی که آن طلعت اطهر با عائله مبارکه در تبعید به سر می بردند؛ و این تحقّق دقیق نبوت حضرت باب بود که در سنه تسع (مطابق 1853)، مَنْ یُظهِرُهُ اللهُ امر خود را اعلام خواهد فرمود.

در سال قبل از آن، در طهران، در سیاه چال، بود که حضرت بهاءالله نسبت به رسالت جهانی خود آگاه شدند.<sup>3</sup> طلعت اطهر نیز، متهم به پیروی از حضرت باب که تازه اعدام شده بودند، در حالی که

<sup>2</sup> وعده صلح جهانی، بند 9

<sup>3</sup> این برداشت از آنچه که در لوح مبارک ابن ذئب آمده کاملاً اشتباه است. مظاهر ظهور به نصّ مبارک حضرت بهاءالله از بطن امّ دارای مقامات بوده و هستند و به اقتضای وقت آن را ظاهر می سازند. رویداد سیاه چال به تبیین حضرت عبدالبهاء "این بیانی که می فرماید «از اعلا ی رأس بر صدر می ریخت» آن ظهور و تجلیات است که بذاته لذاته است و نار محبت است که مشتعل بنفسه لفسه است." (محاضرات، ج 1، ص 4-193 / در ظلّ شجره میثاق، ص 479)

زیر زنجیرها خمیده گشته بودند، چشم به راه مرگ بود؛ در آن زمان شبی در عالم رؤیا این کلمات را شنیدند که از همه سوی به گوش رسید:

"إِنَّا نَنْصُرُكَ بِكَ وَبِقَلَمِكَ. لَا تَحْزَنَ عَمَّا وَرَدَ عَلَيْكَ وَلَا تَخَفَنَّ مِنْكَ مِنَ الْآمِنِينَ. سَوْفَ يَبْعَثُ اللَّهُ كَنُوزَ الْأَرْضِ وَهُمْ رِجَالٌ يَنْصُرُونَكَ بِكَ وَبِاسْمِكَ الَّذِي بِهِ أَحْيَا اللَّهُ أَفْتَدَةَ الْعَارِفِينَ." (لوح مبارک خطاب به ابن ذئب، ص 17)

وقتی، با مداخله سفیر روسیه، حضرت بهاءالله از حبس رهایی یافته به منزل غارت شده و خانواده به فقر کشیده شده خود مراجعت کردند، هاله نبوت بر ایشان قرار گرفت. صبیۀ آن حضرت فرمود، "پدری نزد ما باز گشت که به کلی تغییر کرده بود." حضرت عبدالبهاء، که آن موقع کودکِ بیش نبودند، تمامی قلب خود را به این "پدر تغییر یافته" دادند.

از نخستین اظهار امر حضرت بهاءالله، که فقط به پسر خود بیان فرمودند، ما شرحی از خود حضرت عبدالبهاء در دست داریم که شصت سال بعد بیان کردند:

"من بندهٔ جمال قدم هستم. در بغداد طفل بودم. در آن زمان و مکان القاء کلمه به من فرمودند. مؤمن شدم و به مجرد القاء آن کلمه خود را بر اقدام مبارکش انداختم و تضرع و استدعا نمودم که این یک قطره خون مرا به فدا در سبیلش قبول فرماید." (بهاءالله و عصر جدید، طبع برزیل، ص 62)

این تقاضای فدا، حداقل فدای زندگی، مقبول واقع شد و مدت پنجاه و شش سال در حبس و تبعید، در محدودیت‌هایی استمرار یافت که حضرت عبدالبهاء در طی آن به عبودیتی نسبت به خدا و بشر، همانند ضربان دائمی قلب، بدون وقفه قائم بودند. با همه کسانی که در سبب عگا برای دریافت صدقه یا کسب هدایت از درایت ایشان مراجعه می‌کردند، با زائران بی‌شماری که نهایتاً راه خود را به سوی سبب مزبور می‌یافتند، در مکاتبات گسترده‌ای که با شرق و غرب داشتند، شب و روز مشغول کار و فعالیت بودند. استراحتی نداشتند؛ شاید روزی دو یا سه ساعت به خود فرصت خوابیدن می‌دادند. فداکاری ایشان حتی فراتر از این پنجاه و شش سال استمرار داشت. وقتی با تخفیف حکم حبس ابد ایشان، درهای زندان به رای ایشان گشوده شد، و فرصت‌های جهانی فراهم آمد، و ایشان به سراسر اروپا و آمریکا سفر کردند، درهای منزل ایشان از بامداد تا نیمه‌شب به روی همه باز بود. کوچک و بزرگ، وضع و شریف، به سوی آن ابواب مفتوح هجوم می‌آوردند احدی نومید باز نمی‌گشت.

چهل سال از آن دوران سرگونی در کنار والدشان گذشت و گاهی اوقات در مسجونگی کامل که برای جسم طاقت فرسا و غیرقابل تحمل بود. در عگا، واقع در اقلیم شام، مستعمره کیفری ترکیه، بود که حضرت بهاءالله و عائله مبارکه مظلم‌ترین دوران را، محبوس در قلعه‌ای، گذراندند - خود و پسرشان را زیر زنجیر بردند. هفتاد نفر از مؤمنین و اصحاب انتخاب شدند که در این مستعمره کیفری در ملازمت مولایشان باشند که از ادرنه در معیت ایشان بودند؛ آنها این اسارت در کنار مولایشان را به آزادی در منازل خود ترجیح دادند. و حال، در "قشله" وحشتناک عگا، در مدت دو سال، اینها همه، اعم از مرد، زن، و کودک، با خانواده حضرت بهاءالله که با ظرافت و لطافت پرورش یافته بودند، در یک اتاق محبوس شدند. شاهنشینی در مجاورت این اتاق بود که حضرت بهاءالله را در آن اسکان دادند.

در حکایاتی که درباره آن روزها داریم طنین بلند مسرت بخش حضرت عبدالبهاء را می‌شنویم که در تمامی آن مشقات جسمانی غیر قابل تحمل سعی در شادمان کردن همراهان زندانی خویش داشتند. ایشان را مشاهده می‌کنیم که به دست خود از بیماران، که برخی از آنها راهی دیار باقی شدند، پرستاری می‌کردند. چه که در یک اتاق واحد بعضی از آنها قربانی بیماری‌های وحشتناک واگیر شدند. هنگامی که زندانبانان زنجیرهای آنها را محکم می‌کردند، ملاحظه لحن آن حضرت را احساس می‌کنیم که به سؤال زندانبان حیرت‌زده که می‌پرسید، "چگونه است که شما می‌خندید در حالی که افراد در این حالت فریاد می‌زنند، گریه می‌کنند و می‌نالند؟" حضرت عبدالبهاء فرمودند، "من مسرورم چون شما محبت عظیمی در حق من می‌کنید؛ مرا بسیار مسرور می‌سازید. مدت‌های مدید بود مایل بودم به احساس نفوس زندانی در زیر زنجیر پی ببرم، آنچه را که سایر نفوس در معرض آن بودند تجربه کنم. من از این حالت مطالبی شنیده‌ام؛ حال شما به من تعلیم دادید که واقعاً چه حالتی است. شما این فرصت را به من بخشیدید. بنابراین، آواز می‌خوانم و بسیار مسرورم. بسیار از شما متشکرم." <sup>4</sup> (ترجمه)

سال‌ها را پشت سر گذاریم. یکی از صبیای آن حضرت از بمباران حيفا در سال آخر توصیفی کوتاه برایم فراهم آورد. ایشان گفتند، "وقتی بمباران شروع شد، حضرت مولی‌الوری ما را پیرامون خویش جمع کردند و چنان حکایات مسرت‌بخشی تعریف کردند که ما هیاهوی سلاح‌ها را فراموش کردیم."

تجربیات بشری را که در بهترین حالتش بس تلخ است، و برای آن حضرت تا حد شکنجه، با شهامت الهی، و انجذاب و مسرتی ناگفتنی، تحمل می‌کردند. هیکل مبارک به احبای مازندران، که در زمان

<sup>4</sup> این مطلب در خطابه‌ای از حضرت عبدالبهاء ذکر شده که متن انگلیسی آن در نجم باختر، سال

شهادت جدا شده بودند، مرقوم داشتند: "امور را با تبسم جاری سازید... این اولین خونی نیست که در دشت کربلا بر زمین ریخته شده است." (ترجمه)

متوجه می‌شویم که حضرت عبدالبهاء از ابتدا مصمم و موهوب به قوه‌ای غریب بودند. وقتی والدشان در سیاه‌چال طهران مسجون و حضرت عبدالبهاء هشت ساله بودند، حرم مبارک حضرت بهاء‌الله، هنگام مراجعت از منزل خواهرشان که هر روز به امید یافتن خبری از جمال مبارک به آنجا می‌رفتند، پسر خردسال خویش را در خیابان دیدند که در محاصره گروهی از پسران بزرگ‌تر از خود بود که برای اذیت و آزار ایشان جمع شده بودند. حکایت چنین پایان می‌یابد که، "طفل با قامت راست، چون تیر خدنگ، ایستاده بود و با آرامش به آنها فرمان می‌داد که به او دست نزنند. چقدر عجیب بود که به نظر می‌رسید آنها نمی‌توانستند کاری علیه او انجام دهند."

تصویر دیگری از این قوه فرماندهی مربوط به اوائل دوران طفولیت ایشان به ما رسیده است. در آن زمان، بحران وحشتناکی که حضرت بهاء‌الله و عائله مبارک تا آن موقع با آن مواجه شده بودند، در ادرنه، که دیگر بار در شرف تبعید بودند، توسعه یافت. تبعیدی به مراتب ظالمانه‌تر از سه مورد پیش از آن؛ زیرا اینک این خانواده‌ای که به نحوی بی‌نظیر متحد بودند باید از یکدیگر جدا می‌شدند؛ حضرت بهاء‌الله به شهری دوردست، به مقصدی سری فرستاده شوند و حرم و فرزندان به مقصد سری دیگر تا برای همیشه از یکدیگر جدا شوند و الی‌الابد یکدیگر را گم کنند. حضرت عبدالبهاء به مقامات مربوطه مراجعه فرمودند. بارها و بارها نزد آنها رفتند. آنچه که بیان فرمودند ثبت نشده است. فقط این است که تقاضا کردند، اصرار ورزیدند و این که مسئولین به نظر می‌رسید قادر نبودند این تصمیم را به مرحله اجرا در آورند. در حالی که اقدام مزبور همچنان در حال تعلیق ولی قریب الوقوع بود، خبر این تصمیم به احبای ادرنه رسید و آنها، در حالی که تصور جدایی از حضرت بهاء‌الله آنها را به مرز جنون رسانده بود، مجتمعاً به بیت مبارک هجوم آوردند. مرد سالمندی دشنه‌ای برداشت و فریاد برآورد، "اگر باید از مولایم جدا شوم، هم‌اکنون می‌روم و به لقای الهی می‌رسم" و گلوی خویش برید. صحنه هولناکی بود و آشفتگی و پریشانی که در طی آن گروهی از مأموران دولتی جمعیت خشمگین را محاصره کرده سعی نمودند با شدت و خشونت آنها را تحت سلطه در آورند. در این موقع ناگهان حضرت عبدالبهاء در میان آن جمع حضور یافتند. وقتی کلام پرشور و پرهیجان آن حضرت را می‌شنویم که قوای حکومتی را ملامت می‌کنند و طالب حضور والی می‌شوند، آذرخشی از قدرت، نیرویی فوق بشری را احساس می‌کنیم. خواهرشان موقع بیان این حکایت می‌گفت، "قبلاً هرگز برادرم را اینگونه خشمگین ندیده

بودیم." تأثیر این خشم چنان سریع بود که بلافاصله دنبال والی فرستادند. او شتابان وارد صحنه شد و با مشاهده ماجرا گفت، "ما نمی‌توانیم این نفوس را از یکدیگر جدا کنیم؛ غیر ممکن است."

به این ترتیب بود که هفتاد نفر فدائیان مزبور خود را در یک اتاق با محبوب الهی خود محبوس یافتند.<sup>5</sup>

به ما گفته می‌شود از ساعتی که حضرت بهاءالله برای اولین بار به پسر کوچک خود اظهار امر فرمودند، این پسر به نظر می‌آمد که خود را وقف ملازمت و خدمت والد خویش فرموده. در آن سن صباوت در بغداد، اولین اندیشه او حراست از پدرش بود. با اشتیاقی که قلب را متأثر می‌سازد، از هیکل جوان خود سپری ساخت تا هر فرد ریاکار و دورویی را از حضرتش دور کند و در آن حال حضرت بهاءالله مشغول تحریر کتب مقدسه و آثار مبارکه‌ای بودند که مقدر بود عالم را هدایت کند؛ حضرت عبدالبهاء مانع می‌شدند که مزاحمین خلوت آن حضرت را بر هم زنند و محلّ اوقات ایشان شوند.

وقتی حضرت عبدالبهاء در بغداد بزرگ‌تر شدند گفته می‌شود از جمالی برخوردار بودند که وقتی در خیابان راه می‌رفتند بانوان از پشت پنجره‌های مشبک خود، از میان گل‌ها، به ایشان نگاه می‌کردند. تنها چند سال بعد ما ایشان را در سجن عکا زیر زنجیر مشاهده می‌کنیم.

با گذشت زمان، از شدت و حدت این زندان در عکا کاسته شد، زیرا هیچ والی و حاکی نمی‌توانست در مقابل قوه جاذبه معنوی که از اسرای آنها، یعنی پدر و پسر، ساطع بود مقاومت کند. با این همه آنها هرگز به طور کامل مصون از خطر نبودند. بارها و بارها حکومت‌های ایران و ترکیه در اثر اوضاع و شرایط موجود آنها را به مرگ تهدید کردند. در عکا همیشه درون دیوارهای شهر محبوس بودند؛ ابتدا در قشله، سپس در یتیمی کوچک، بعداً در یک طبقه یک خانه. بعد از چند سال به آنها اجازه داده شد که در خیابان‌های آن شهر-زندان سفید بی‌روح، بدون درخت، تفزده آلوده به مالاریا قدم بزنند. دوران طولانی طی شد و حیفا، در دوازده مایلی عکا، به حیطة آزادی آنها افزوده گشت. حضرت

---

<sup>5</sup> در لوح رئیس فارسی آمده است: "امر به خروج این غلام شده. به جزع آمدند و نفوسی که مباشر نفی این غلام بودند مذکور داشتند که به این نفوس حرفی نیست و حرجی نه و دولت ایشان را نفی ننموده. اگر خود بخواهند با شما بیایند کسی را با ایشان سخنی نه. این فقراء خود مصارف نمودند، از جمیع اموال گذشته به لقای غلام قناعت نمودند و متوکلین علی الله مرّة اُخری با حق هجرت کردند تا آن که مقرر حبس بهاء حصن عکا شد." (اقتدارات، ص 304)



بهاءالله در اواخر ایام حیات مبارک در بهجی سکونت داشتند؛ منطقهٔ بیلاقی زیبایی در ساحل دریا نزدیک عگا. نام آن، که توسط حضرت بهاءالله انتخاب شد، به معنی مسرت است.

### حصن حصین شریعةالله

حیات عنصری حضرت بهاءالله در سال 1892 به پایان رسید، و از ساعتی که کتاب عهدی زیارت شد، حضرت عبدالبهاء به عنوان مرکز و محور میثاق شناخته شدند.

حضرت بهاءالله دعا می فرماید، "أنت تعلمُ یا الهی إنی ما أُریدهُ إلاّ بما أُرَدتُهُ و ما اخترتُهُ إلاّ بما اصطفیتُهُ." (حدیقهٔ عرفان، ص 6 / ادعیه محبوب، ص 109)

در این مؤسسهٔ بی‌مثیل و نظیر، یعنی عهد و میثاق، که حضرت عبدالبهاء به عنوان مرکز آن و تنها مبین کلمات حضرت بهاءالله منصوب شدند و بهائیان لازم است در کمال اطاعت و انقیاد به آن حضرت توجه نمایند، حصن حصین شریعت بهائی را می‌یابیم. زیرا این وظیفهٔ تنها مبین آیات اشاره تلویحی به خواندن کتب مقدسه در پرتو همان نوری دارد که آنها را نازل کرده است، و امر مبارک را برای همیشه از تفرقه‌هایی که دیگر نظام‌های دینی را به فرقه‌های بی‌شمار تقسیم کرده، محفوظ نگه می‌دارد.

و حال، با تبیینات واضح و قاطع خود بر کتاب عهدی والد خود، در اصرار مبرم خویش که جمیع بهائیان به مفاد آن متمسک باشند، دیگر بار در حضرت عبدالبهاء آن اوج قدرت و قوهٔ فرماندهی را مشاهده می‌کنیم.

زیرا در امر حضرت بهاءالله حیاتی‌ترین امر حفظ وحدت و اتحاد است. دیانتی که هدف آن تأسیس وحدت عالم انسانی است باید خودش از وحدت طبیعی برخوردار باشد و باید، مانند هیکلی سالم، که کلیهٔ یاخته‌هایش در خدمت آن هستند، واحدی زنده با روح جامع و شامل خود باشد.

حضرت عبدالبهاء دربارهٔ عهد و میثاق بیانات بسیاری دارند و از جمله می‌فرماید، "اگر حصن حصین امر الله به قوهٔ میثاق محفوظ نماند در یک روز در بهائیان هزار مذهب پیدا شود چنانچه در دوره‌های سابق حاصل شد ولی در این دور مبارک محض صیانت امر الله که تفریق در بین حزب الله نشود جمال مبارک روحی له الفداء به اثر قلم اعلی عهد و پیمان گرفت و مرکزی معین فرمود که مبین کتاب است و رافع اختلاف آنچه او بنگارد و بگوید مطابق واقع و در صون حمایت جمال مبارک از خطا محفوظ." (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج 4، لوح شماره 154)

"اعظم امتیاز ظهور حضرت بهاءالله، که در هیچ یک از ظهورات سابقه نبوده است، حکم تعیین مرکز میثاق است. حضرت بهاءالله با چنین انتصاب و تدبیری امرالله را از تفرقه و تشعب حفظ و صیانت فرموده و دیگر کسی نمی‌تواند فرقه‌ای تازه یا گروهی با معتقدات خاص ایجاد نماید." (خطابه دوم دسامبر 1912 / نقل ترجمه از قرن انوار، ص 22)

"مقصود بیان این امر است که وظیفه شما حفظ شریعت الله است تا احدی نتواند از خارج یا داخل به آن حمله کند. اگر تعلیمات مضره مشاهده کردید که بعضی از نفوس، هر کس که باشد، مطرح می‌کنند، حتی پسر من باشد، یقین بدانید من بالمره از او بری هستم." (ترجمه - خطابه 2 دسامبر 1912 مندرج در صفحات 456 - 457 The Promulgation of Universal Peace)

به این ترتیب، این "عاشقی از مشرق زمین"، که برای خود هیچ عنوانی جز "عبد" نمی‌پذیرد، برای حفظ و حراست از میثاق حضرت بهاءالله، با لحنی آمرانه سخن می‌گوید.

اکنون حضرت عبدالبهاء را، با انتصاب حضرت بهاءالله، مظهر اقتدار و مرجعیت برای جمیع کسانی که اظهار ایمان می‌کنند مشاهده می‌کنیم. با این همه، اهمیت عظیم این انتصاب تا زمان صعود نفس مبارک حضرت عبدالبهاء مشهود و مکشوف نگشت؛ یعنی زمانی که الواح مبارکه و صیای آن حضرت دنباله و نتیجه شگفت‌انگیز کتاب عهدی حضرت بهاءالله شد که نقشه عظیم الهی، نقشه مظهر ظهور ربّانی برای نظم بدیع جهانی را پیش از پیش به منصه ظهور رساند.

بعداً این موضوع بیشتر مورد بررسی قرار خواهد گرفت. اکنون به سایر فقرات آثار مبارکه حضرت بهاءالله راجع به مقام سراللهی حضرت عبدالبهاء پردازیم. زیرا اطاعت بهائیان از منشأ نور آنها دارای ماهیت دوگانه است: اطاعت محض از احکام ظاهری که از طریق آن نظم به دنیای پر هرج و مرج اعاده گردد، و اطاعت از احکام باطنی روح قدسی، که در وجود حضرت عبدالبهاء تجسم و تجسد یافته است. بدون این اطاعت که عمیق‌تر است، شکل و ظاهر، هر قدر که دارای ساختار باهت و حیرت‌انگیز باشد، ابداً نمی‌تواند حیات به عالم بخشد.

به این بیان حضرت عبدالبهاء، که احدی غیر از ایشان نمی‌تواند چنین کلامی را بر زبان براند، نظر کنید: "به من نگاه کنید؛ بر اثر اقدام من حرکت کنید. مثل من باشید. به فکر خود یا حیات خویش نباشید که آیا می‌خورید، یا می‌خواهید، یا راحتید؛ آیا سلامتید یا بیمار؟ آیا با دوستان هستید یا با دشمنان؟ آیا مورد تحسین واقع می‌شوید یا ملامت؟ به هیچ یک از این امور ابداً نباید اعتنا نمود. به من نگاه کنید؛

مثل من باشید. از خود و عالم فانی شوید تا تولّد دوباره یافته در ملکوت وارد گردید. شمع را ملاحظه کنید که چگونه نور می‌بخشد؛ قطره قطره حیات خود را می‌بخشد تا شعله نور بر افروزد. (ترجمه)

حضرت بهاءالله، در سورة الغصن، درباره ایشان می‌نویسند:

"یا قوم، فاشکروا الله لظهوره. لانه لهُ الفضل الأعظم علیکم و نعمته الأتمّ لکم و به یُحیی کلّ عظیم رمیم. مَنْ تَوَجَّهَ إِلَیْهِ فَقَدْ تَوَجَّهَ إِلَى اللَّهِ فَمَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَقَدْ أَعْرَضَ عَنِ جَمَالِی وَ كَفَرَ بِرِهَانِی وَ كَانَ مِنَ الْمُسْرِفِیْنَ. اِنَّهُ لَوَدِيعَةُ اللَّهِ بَيْنَكُمْ وَ اَمَانَتُهُ فِیْكُمْ وَ ظُهُورُهُ عَلَیْكُمْ وَ طُلُوعُهُ بَيْنَ عِبَادِهِ الْمُقَرَّبِیْنَ. اِنَّا قَدْ بَعَثْنَا عَلَیْهِکَ الْإِنْسَانَ." (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 333)

حضرت بهاءالله در الواح دیگری که خطاب به حضرت عبدالبهاء است می‌فرماید:

"نَسْئَلُ اللَّهَ أَنْ یُنَوِّرَ الْعَالَمَ بِعِلْمِکَ وَ حِکْمَتِکَ." (مائدة آسمانی، ج 8، ص 94) و در مقام دیگر می‌فرماید، "البهائ علیک و علی مَنْ یخْدُمُکَ وَ یطُوفُ حَوْلِکَ." (ادعیه حضرت محبوب، ص 106) و نیز می‌فرماید، "اِنَّا جَعَلْنَاکَ حِرْزًا لِلْعَالَمِیْنَ وَ حِفْظًا لِمَنْ فِی السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِیْنَ وَ حِصْنًا لِمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ الْفَرْدِ الْخَبِیْرِ." (ادعیه محبوب، ص 105)

زمانی که حضرت عبدالبهاء عازم بیروت بودند، حضرت بهاءالله درباره ایشان مرقوم فرمودند، "حمداً لمن تشرف أرض الباء بقدم من طاف حوله الأسماء... طوبی ثم طوبی لأرضٍ فازت بقدمه ولعین قرت بجماله و لسمع تشرف بإصغاء ندائه و لقلب ذاق حلاوة حبه." (ادعیه حضرت محبوب، ص 107-108) حضرت بهاءالله در همین لوح مبارک از حضرت عبدالبهاء به عنوان، "غصن الله الأعظم العظیم و سرالله الأقوم القديم." (همان، ص 107)

حضرت عبدالبهاء از اعلی مدارج خضوع و خشوع الهی خود، و از علم خود نسبت به جوهر مقام عبودیت خویش، سورة الغصن را اینگونه تبیین می‌فرماید، "این عبد می‌گوید معنای حقیقی و حقیقت معانی و سر اسرار این آیات و کلمات و ابیات عبودیت آستان مقدس جمال ابهاست و محویت و فنا و اضمحلال محض در عتبه مبارکه؛ و هذا تاجی الوهاج و اکیلی الجلیل." (محمد علی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء، ص 61) و در این رابطه، به بیان حضرت ولی امرالله، حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، "این عبد به نصّ قاطع کتاب اقدس و صریح آیات کتاب عهد مبین واضح آیات الله... هر کس تجاوز نماید، متابعت رأی خویش نموده است." (همان)

حتی اگر ما، در برابر این قبیل بیانات، این جسارت را داشته باشیم که سعی کنیم حجابی را که ید الهی فرود آورده کنار بزنیم، و به آنچه که ممنوع شده است نگاهی بیندازیم، ابداً قادر به درک این کلام حضرت بهاءالله که به سرالله اشاره دارند نخواهیم بود چه رسد به این که به تفسیر و تأویل پردازیم. معهدا، آگاهی منع نشده و نفس مبارک حضرت عبدالهء طریق وصول به آگاهی را به ما نشان داده‌اند.

طلعت میثاق بنفسه المبارک می‌فرمایند، "قلباً به فؤاد عبدالهء توجه کن؛ این حقیقت مکنون بر تو مکشوف شود و سر مصون بر تو آشکار گردد." (ترجمه - *Tablets of Abdu'l-Baha*، ج 1، ص 163) در کلام دیگر آمده است، "ای یاران، مریای قلوب را به این عبد متوجه سازید. مسلماً اسرار این قلب بر آن قلوب متجلی شود و عواطف این مشتاق ظاهر و باهر آید." (ترجمه - *Abdu'l-Baha in Egypt*، ص 242) و نیز از آن قلم معجز شیم صادر، "من مشکاتم و محبت الهیه سراج و هاج من؛ سراج در مریای قلوب متجلی شده است. لهذا، به قلب این عبد توجه کن، یعنی زمانی که در کمال فراغت است، و ملاحظه نما که شعاع محبت من چگونه در آن مرآت متجلی است و تو چقدر به من نزدیکی ... به ملکوت ابی توجه نما تا به اسرار من پیبری." (ترجمه - *Tablets of Abdu'l-Baha*، ج 3، ص 674)

### امثال به مثل اعلای حضرت عبدالهء

در ترکیبی از تفکر و تأمل و خدمت، در فریادی برای درک آنچه که از طریق دعا و مناجات بیان می‌شود، و سایر اقسام فریادها، تلاش برای شکل دادن زندگی خود بر اساس حیات متعالی آن حضرت، و در اتحاد با یکدیگر، سر تقرب جستن به این شخصیت، در اعماق عهد و میثاقی مستور و مکنون است که حضرت بهاءالله از مؤمنین گرفته‌اند. در اینجا سر دیگری نیز قرار دارد که به وسیله آن ایمان ما می‌تواند، درون ظلمت محض، دنیای اطراف ما را مشتعل سازد. زیرا مادام که زندگی ما نمونه درخشانی نگردد، مادام که محبتی که قلب آن حضرت، واسطه‌ای برای "یحیی کل عظیم رمیم" است، در قلوب ما منعکس و متجلی نگردد، مادام که ما مانند مؤمنین فداکار اولیه، مطالع الانوار، عشق نورزیم، مادام که مثل اعلای حضرت عبدالهء، "ودیعةالله فیکم"، آنچنان که باید و شاید در ما تمکن تام نیابد، آن قوه‌ای که به تنهایی می‌تواند عالم را متحول سازد از ما ساطع نخواهد شد و به ظهور نخواهد رسید.

یک بار دیگر به حیات نمونه مثل اعلای محبوبمان بنگریم. ابتدا، نگاهی گذرا به حیاتی محصور در دیوارهای زندان اما نامحدود به تمام معنی بیندازیم؛ سپس به ایام آزادی حضرتش بنگریم در آن زمان که ابواب سجن به دلیل سقوط دو سلطان، دو زندانبان سلطنتی، سلطان ترکیه و شاه ایران، باز شد. در آن موقع هیکل مبارک به سوی اهل عالم رفتند؛ آن مهاجرِ مهاجرین، تجسمِ بخشش در هر عملی از اعمالش، در مقابل عیون اهل اروپ و امریک، تعالیم مقدسه‌ای بود که با فصاحت و شیوایی به انتشار آن پرداختند.

در عگا به ابوالفقراء مشهور بودند. هفته‌ای یک مرتبه معلولان، لنگان، ناینبایان و بیماران جذامی را در باغ خود جمع می‌کردند. در میان آنها، با همان ظرافت و لطافت خاص خود، قدم می‌زدند، در مقابل هر یک توقف کرده او را در آغوش می‌گرفتند، به هر یک کلامی شادی بخش می‌گفتند، حتی جذامیان را نیز در بغل می‌گرفتند. بعد کف دست هر کدام از آنها وجهی می‌گذاشتند که تا دیدار بعد آنها را کفایت می‌کرد. وقتی احبّاء از حکمت صدقه از ایشان سؤال کردند به مزاح فرمودند، "حتماً به فقرا صدقه دهید. اگر فقط کلام تحویل دهید و دیگر هیچ، وقتی بعد از رفتن شما دستشان را در جیب خود نمودند، خود را به علت وجود شما ثروتمندتر نمی‌یابند."

این صحنه مؤثر و متأثر کننده در باغ را بسیاری از زائران غربی دیده‌اند. هفته‌ای یک بار روز جمعه اتفاق می‌افتاد. در این اوقات فقرا و رنجوران را نزد خود فرا می‌خواندند. اما خودشان هر روز و شب سراغ آنها می‌رفتند و در آونک‌های محقرشان با آنها دیدار داشتند. یکی از احبّای ایرانی به من گفت، "در عگا کوچه‌ای نیست که نشاسم، یا سلولی را در زندان ندانم؛ زیرا بر اثر اقدام مولایم حرکت کرده‌ام."

اگر شخصی گاهی عظیم علیه ایشان مرتکب شده بود، ایشان اعظم و ارفع از آن بودند که مدعی شوند حق بخشیدن او را دارند. بدون ادنی تکلفی، با ملاحظتی وصف‌ناپذیر ظلم و ستم [به خویشان] را ندیده می‌گرفتند و از آن می‌گذشتند گویی می‌فرمودند که عفو و غفران فقط در اختیار خداوند است.

نمونه‌ای از این شیوه رفتاری ایشان ملاقات فراموش نشدنی آن حضرت با شاهزاده ظلّ السلطان، برادر محمدعلی شاه<sup>۶</sup>، سلطان ایران، بود. نه تنها حضرت عبدالبهاء، بلکه تعداد زیادی از احبّای الهی، گروهی از شهدا بعد از گروه دیگر، در دست این دو شاهزاده دچار مشکلات و رنج‌هایی بدتر از مرگ شدند. وقتی شاه ایران با سلطان ترکیه از سلطنت ساقط شدند، و حضرت عبدالبهاء از سجن رهایی یافتند،

<sup>۶</sup> نویسنده اشتباه کرده است. مسعود میرزا ظلّ السلطان بزرگترین پسر ناصرالدین شاه و برادر بزرگتر مظفرالدین شاه بود. اما چون از مادر غیر قاجار متولد شده بود، نتوانست به سلطنت برسد - م

هیكل مبارک، اسفار خود به غرب را از اروپا شروع کردند. ابتدا به تونون له بن (Thonon-les-Bains) در ساحل دریاچه ژنو تشریف بردند. شاه تبعیدی در آن موقع در جایی در اروپا بود؛ ظلّ السلطان نیز با دو پسرش تبعید شده و به ژنو گریخته بود. به این ترتیب حضرت عبدالبهاء، که تبرئه و آزاد شده بودند، و ظلّ السلطان، که فراری شده بود، تقریباً در فاصلهٔ یک پرتاب سنگ با یکدیگر قرار داشتند.

در محلّ سکونت حضرت عبدالبهاء مرد اروپایی متشخصی نیز اقامت داشت که قبلاً به ایران سفر کرده و با ظلّ السلطان ملاقات کرده بود. روزی وقتی مرد اروپایی در بالکن تارمی دار هتل در تونون ایستاده بود و حضرت عبدالبهاء در فاصلهٔ کوتاهی مشغول قدم زدن بودند، ظلّ السلطان به بالکن نزدیک شد.

حضرت عبدالبهاء، مثل همیشه، مولوی بر سر، ردای بلندی با کمر بند سفید به بر و روی آن عبای ایرانی به تن داشتند. شعرات مبارک، به سبک آداب باستانی اشراف ایرانی، روی شانه‌های ایشان موج بود. ظلّ السلطان، بعد از سلام و احوال‌پرسی مقدماتی، بلافاصله پرسید:

"آن مرد اشراف‌زادهٔ ایرانی کیست؟"

"حضرت عبدالبهاء."

"مرا نزد او ببر."

مرد اروپایی، بعدها در توصیف آن صحنه چنین گفت:

"ای کاش می‌توانستید من کردن فلاکت‌بار او در حالی که بهانه‌های دلگیر کننده و قابل ترحّمش را بشنوید!"

اما، حضرت عبدالبهاء شاهزاده را در آغوش خود گرفتند. بعد فرمودند، "تمامی اینها مربوط به گذشته است. ابدأ دیگر به آن فکر نکنید. دو پسران را بفرستید آنها را ببینم. مایلم با پسران شما ملاقات کنم."

آنها، هر یک جداگانه، آمدند. هر کدام از آنها یک روز را نزد حضرت عبدالبهاء ماندند. پسر اول، اگرچه هنوز به سنّ بلوغ نرسیده بود، با این حال احترامی عظیم به آن حضرت گذاشت. پسر دوم، بزرگ‌تر و حسّاس‌تر بود؛ وقتی از اتاق حضرت عبدالبهاء، که به تنهایی به حضور مبارک رسیده بود، خارج می‌شد به نحوی می‌گریست که نمی‌توانست خودداری کند.

می گفت، "ای کاش می توانستم دیگر بار متولد شوم؛ این دفعه در خانواده ای غیر از خانواده خودم."

زیرا نه تنها بسیاری از احبّاء در زمان سلطنت عمویش (بیش از صد نفر آنها به تحریک پدرش) به شهادت رسیده بودند، و زندگی حضرت عبدالبهاء بارها و بارها در مخاطره افتاده بود، بلکه پدر بزرگش، ناصرالدین شاه، دستور اعدام حضرت باب را صادر کرد،<sup>7</sup> و به شکنجه و مرگ هزاران بابی فرمان داد.

شاهزاده جوان "تولّد دوباره یافت" و بهائی شد.

اندکی قبل از این ملاقات حضرت عبدالبهاء و برادر شاه، هیکل مبارک بزرگ ترین بحران زندگی خود را پشت سر گذاشته بودند و آن زمانی بود که سلطان عبدالحمید نزدیک بود حکم اعدام ایشان را صادر کند. هیأت تفتیشیه از استانبول اعزام شد تا حضرت عبدالبهاء را به اتهام خیانت محاکمه کند و ایشان را مجرم اعلام کرده بود. اما، آنها هنوز در دریا در راه برگشت به استانبول بودند که ترکان جوان یک شبه قیام کردند و سلطان را سرنگون نمودند. در طی آن ایام انتظار مرگ بر روی صلیب، کنسول اسپانیا نقشه ای برای نجات حضرت عبدالبهاء کشید که آن حضرت را با کشتی ایتالیایی پنهانی خارج کند. حضرت عبدالبهاء بعدها داستان را چنین تعریف فرمودند:

"فکر کردم که حضرت باب فرار اختیار نکردند؛ حضرت بهاء الله فرار نکردند؛ پس حال من هم فرار نخواهم کرد. خود را نجات نخواهم داد. بعد، خدا مرا نجات داد. توپ خدا جلو قصر عبدالحمید منفجر شد!"<sup>8</sup> (ترجمه - 'Abdu'l-Baha in London'، ص 118)

<sup>7</sup> حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح مرقوم فرموده اند: "در خلال وقوعات زنجان، امیر کبیر علاج قطعی اخیر تصوّر نمود. بدون فرمان پادشاهی و مشورت وزرای دربار رعیت پناهی به صرافت طبع و صرامت رأی و استقلال تامّ فرمان به قتل باب داد." (طبع شهرالبهاء سنه 89 بدیع، ص 23)

<sup>8</sup> "احبّاء استدعا نمودند چندی آن حضرت از عگا به نقطه دیگری هجرت فرمایند. ولی در حضور مبارک مقبول واقع نشد و فرمودند من هم مانند حضرت اعلی و جمال مبارک که از صحنه بلایا فرار اختیار نمودند به جبل مقاومت متمسک خواهم بود. و در این موقع قونسول اسپانیا که از بستگان مدیر شرکت کشتیرانی ایتالیایی مقیم عگا بود نظر به فرط ارادت و کثرت علاقه ای که نسبت به هیکل مبارک داشت حاضر شد کشتی مخصوصی در اختیار آن حضرت قرار دهد تا به هر نقطه ای که اراده

حضرت عبدالبهاء، بخش اعظم سه سال، یعنی 1911، 1912 و 1913، را به سراسر اروپا و امریکا سفر کردند و از تریبون بسیاری از کلیساها، دانشگاه‌ها، کنیسه‌ها و نهضت‌های مترقی، با فصاحت و شیوایی سحرآمیز خودش به بسط و بیان تعالیم والد ارجمندشان پرداختند و عالم انسانی را فرا خواندند که وحدت اساسی عالم را تصدیق نمایند، صلح عمومی را تأسیس کنند، و به دنیا هشدار دادند که اگر به سوی صلح، و خداوند، روی نیاورند، جنگ‌های هولناکی در آینده واقع خواهد شد. به افراد بسیاری خدمت کردند؛ قلوب بسیاری را با محبت پویای خود تحت تأثیر قرار دادند؛ بسیاری را از خواب بیدار کرده به بیداری موقت کشاندند. نسل مزبور چقدر باید خواب‌آلوده بوده باشد که دیگر بار به خواب عمیقی فرو رفت!

تأثیر حضرت عبدالبهاء بر آن گروه کثیری که به زیارت هیکل اطهر و استماع کلام ایشان توفیق یافتند مسلماً نتایج دیگری را نوید می‌داد. هنگامی که ایشان، نفس فناپذیری در جایی از عالم انسانی، میان مردم، با جمال بی‌مثال، قدرت لایزال، جلال و شکوه غریب و آسمانی خود، قدم بر می‌داشتند، چشم‌ها ایشان را دنبال می‌کرد.

خلیل جبران، شاعر، گفت: "برای نخستین بار هیکلی را دیدم آنقدر شریف و متعالی که دریافت کننده روح قدسی الهی باشد."

خداناشناسی به کلیسا رفت تا سخنان ایشان را بشنود و بعداً مشتاقانه به دیدار ایشان در بیت مبارک رفت. وقتی از آن شخص خداناشناس پرسیده شد، "آیا عظمت حضرت عبدالبهاء را احساس کردید؟" برآشفت و با خشم گفت، "آیا شما عظمت نیاگارا را احساس می‌کنید؟"

نفوسی که با ایشان ملاقات کردند فقط در حد استعداد و ظرفیت خود توانستند ایشان را درک کنند. بانویی از بانوان یکی از جوامع فریاد زد، "چه جمالی - جمال قدرت! و چه جذابیتی! چرا، ایشان انسان کامل عالم هستند!" و بانویی دیگر از همان مجمع که گفتگویی طولانی با ایشان داشت، گفت: "هیچ چیز را نمی‌توانید از او پنهان سازید. درون قلب مرا نگرست و به جمیع اسرارش پی برد."

بانویی محزون، که در ببحوحه تجربه‌ای هولناک و ستمگرانه قرار داشت، گفت: "ایشان تمامی تلخی و مرارت را از قلب من بیرون بردند." نمایشنامه‌نویسی شهیر، وقتی از اتاق حضرت عبدالبهاء خارج شد

---

فرمایند وجود مبارک را صحیحاً و سالملاً منتقل سازد، ولی آنچه در این باب اصرار و تمنا نمود مورد موافقت قرار نگرفت... (محمدعلی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء، ص 98)



اظهار نمود: "من در حضور خدا بودم." لی مک کلانگ (Lee McClung)، که آن موقع خزانه‌دار ایالات متحده بود، بعد از ملاقات با حضرت عبدالبهاء، در حالی که در جستجوی واژه‌هایی برای توصیف مطلب بود، اظهار داشت:

"احساس می‌کردم که گویی در حضور پیامبری بزرگ، اشعیا، ایلیا، هستم؛ خیر، اشتباه گفتم؛ در حضور مسیح بودم - خیر. احساس می‌کردم که گویی در حضور پدر آسمانی خودم هستم."

سفیر ترکیه، ضیا پاشا، مسلمان مؤمن و متدین، وقتی درباره ظهور حضرت بهاء‌الله سخن می‌گفت، اندیشه پیامبری جدید را به تمسخر گرفت. اما وقتی حضرت عبدالبهاء در واشنگتن بودند، ضیاء پاشا، بنا به دعوت عالیجناب علی‌قلی خان، و مادام خان، در سفارت ایران به حضور مبارک رسید، و بلافاصله ترتیبی داد که ضیافت شامی به افتخار ایشان در سفارت ترکیه داده شود. در سر میز شام، سفیر برخاست و با اشک در چشم، خطاب به حضرت عبدالبهاء زبان به تمجید گشوده گفت، "نور عصرید که برای انتشار جلال خود و کمال خویش در میان ما آمده‌اید."

اینها فقط نمونه‌های اندکی از واکنش مردمان نسبت به سرّ الهی است که خود من در سال 1912 شاهد آن بودم.

بعد از مراجعت حضرت عبدالبهاء به شامات، در طی سال‌های جنگ اول جهانی و در زیر آفتاب داغ جلیل (Galilee)، اگرچه هیکل مبارک بیش از هفتاد سال از عمر مبارکشان می‌گذشت، مزارع گندم در ملک خویش در آنجا را شخم می‌زدند تا مردمانی که از گرسنگی نزدیک به موت بودند از نان، یعنی قوت لایموت، برخوردار شوند.

وقتی حضرت عبدالبهاء در سال 1921 به سرای باقی شتافتند، عالم بهائی را در چنان غم و اندوهی مستغرق ساختند که در هر عصر و زمان فقط یک بار احساس می‌شود. وقتی پیروان آن حضرت در سوگ مولای خود بودند، الواح مبارکه و صیای ایشان شگفتی کاملی ایجاد کرد؛ فضلی بی‌بدیل برای مؤمنین متحیر و محزون و افسرده بود. زیرا در این وصیت‌نامه، ایشان نوه خود، شوقی افندی محبوب، را به مقام ولایت امر بهائی و جانشین خود به عنوان تنها مبین آثار مبارک منصوب فرموده بودند. بنابراین، ما باز هم دریافتیم که امر محبوب ما از تفرقه و اختلاف محفوظ خواهد بود و باز هم تحت هدایت نقطه مرکزی است که از هدایت مصون از خطا برخوردار خواهد بود.

در این سند بسیار قوی، یعنی وصیت نامه مبارک، حضرت عبدالبهاء می فرماید، "حصن متین امرالله به اطاعت من هو ولی امرالله محفوظ و مصون ماند." "اعضای بیت العدل و جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله باید کمال اطاعت و تمکین و انقیاد و توجه و خضوع و خشوع را به ولی امرالله داشته باشند." او است "مبین آیات الله و من بعده بکراً بعد بکر." "التَّحِيَّةُ وَ الشَّاءُ وَ الصَّلَاةُ وَ الْبَهَاءُ ... عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ اطمأنوا و ثبتوا على ميثاق الله و اتبعوا النور الذي يلوح و يضيئ من فجر الهدى من بعدى. ألا و هو فرع مقدس مبارک منشعب من الشجرتين المباركتين. طوبى لمن استظل في ظله الممدود على العالمين." (ایام تسعه، ص 7-456)

### ملکوت الهی

حضرت ولی امرالله می فرماید، "الواح متقنه وصایای حضرت عبدالبهاء حلقه اتصالی است که عصر گذشته را با عصر کنونی، که موسوم به عصر تکوین و موصوف به عصر انتقال است، الی الأبد مرتبط می سازد..." (دور بهائی، ص 4) "الواح وصایا حلقه ارتباط ابدی و لاینفصمی است که سرالله الأعظم، حضرت عبدالبهاء، جهت ارتباط اعصار ثلاثه امر بهائی (عصر رسولی، عصر تکوین، عصر ذهبی) به وجود آورده است." (دور بهائی، ص 73) "قوای خلاقه منبعثه از شریعت حضرت بهاء الله که در هویت حضرت عبدالبهاء حلول نمود و توسعه یافت در اثر تماس و تأثیرات متقابله سندی به وجود آورد که می توان آن را به منزله دستور نظم بدیع عالم، که در عین حال افتخار این کور اعظم و نوید آن است، تلقی نمود. لذا الواح وصایای مبارک را می توان به منزله ولیدی دانست که طبعاً از اقتران معنوی آن نافع قوه مولده مشیت الهیه با واسطه ظهور و حاصل برگزیده آن قوه به وجود آمده. (دور بهائی، ص 74)

وقتی الگوی نظم بدیع جهانی را، که به بیان حضرت ولی امرالله، "در کمون تعالیم حضرت بهاء الله مکنون است"<sup>9</sup> و در الواح مبارکه وصایا ترسیم گشته می خوانیم، فقراتی از کتاب اشعیای نبی به خاطر می آید که فرمود، "و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و امیر سلامتی [امیر صلح] خوانده خواهد شد. ترقی سلطنت و سلامتی [صلح] او را ... انتها

<sup>9</sup> بیان حضرت ولی امرالله در توفیق مبارک "امریکا و صلح اعظم" است. اما در ترجمه آن عبارت متفاوتی به کار برده شده است. نگاه کنید به صفحه 39 "منتخباتی از توقیعات حضرت ولی امرالله به

نخواهد بود." (باب 9، آیه 6 و 7) "روشنایی ماه مثل روشنایی آفتاب و روشنایی آفتاب هفت چندان مثل روشنایی هفت روز خواهد بود؛ در روزی که خداوند شکستگی قوم خود را ببندد و ضرب جراحات ایشان را شفا دهد." (باب 30، آیه 26) و در مکاشفات یوحنا آمده است، "و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید چون که آسمان اول و زمین اول در گذشت." (باب 21، آیه 1)

حال، در این سند عظیم، الواح وصایای حضرت عبدالبهاء، ما هیکل مبارک را از منظر دیگری مشاهده می‌کنیم: معمار نظمی الهی که به وسیله آن بسیط غبرا انعکاسی از ملکوت نفس خداوند خواهد بود، بلکه ملکوت الهی خواهد شد.

ما از عصر تکوین فقط "گویی از ورای شیشه‌ای تیره" مشاهده می‌کنیم که آینده، وقتی که دنیایی ورشکسته، که اکنون در اثر نقشه‌های رهبرانش گمراه و به فلاکتی بی‌سابقه دچار شده، نهایتاً به سوی نقشه الهی باز خواهد گشت - نقشه‌ای که باید به وسیله آن در متمسکین وفادارش تعالی و بلندی را ایجاد کنیم. ما از جلال و شکوهش فقط اندکی به طور مبهم مشاهده می‌کنیم، زیرا نفس ماهیت آن انسان بالغ را تحت الشعاع قرار می‌دهد - انسانی که به مرحله‌ای تکامل یافته که روحش، در ارتباط با عالم روح قدسی، دریافت‌کننده هدایت الهیه است. بیت‌العد اعظم، که با همکاری با ولی امر ملهم فعالیت خواهد کرد، وعده داده شده که "مصون از خطا" خواهد بود. اما، نقطه اوج این هدایت مصون از خطا ولی امر الهی و در وظیفه او به عنوان تنها مبین کتب مقدسه و آیات مبارک است.

به این ترتیب، در اطاعت از ولی امرالله، که به وضوح اطاعت از کلام منزله الهیه است، در اطاعت از الواح نازله و سرمشق زندگی حضرت عبدالبهایی محبوب، در همکاری با محافل (بیوت عدل آینده) و اطاعت از آنها، کلید وحدت اساسیه اهل بهاء نهفته است. ما که معتقدیم گروهی از مؤمنین ممکن است، به فضل الهی، چنان عمقی از وحدت و اتحاد را بیان کنند که بتواند عالم را ثبات بخشد و ممکن است هسته‌ای روحانی را پدید آورد که اخوت نوع بشر از آن بروید، راهی جز اطاعت نداریم.

ما، از طریق الواح مبارک وصایا، و نیز از عملکرد هیکل مبارک به عنوان مثل اعلی، حضرت عبدالبهاء را پیوند حیاتی و لایزال بین عصر عظیم انبیاء و رسل بهائی، عصر خودمان و عصر ذهبی آینده، مشاهده کرده‌ایم. حضرت ولی امرالله در توقیعی خطاب به یکی از احباء این موضوع را با صراحت بیشتر بیان کرده‌اند:

"اگرچه هیکل عنصری از انظار غیبت اختیار کرده، اما روح مبارک، بلکه نفس نقشه‌ها و تشکیلاتی که بنفسه المبارک در ایام حیات عنصری تدوین فرموده، همچنان در عصر فعلی امر مبارک، یعنی عصر

نظام اداری، به فعالیت خود ادامه خواهد داد. به این ترتیب، پیوند و پیوستگی نزدیک عقیدتی و تاریخی بین عصر حضرت عبدالبهاء و مرحله فعلی توسعه اداری امرالله وجود دارد. اقدام به ساخت معبد و نیز اقدامات تبلیغی که اکنون در آمریکای شمالی، مرکزی و جنوبی جریان دارد، که وظیفه دوگانه‌ای را تشکیل می‌دهد که تحت نقشه هفت ساله در مقابل جامعه بهائی آمریکا قرار گرفته، در زمان قیادت حضرت عبدالبهاء تأسیس و به مورد اجرا گذاشته شده. نقشه هفت ساله مسلماً ولید نقشه ملکوتی است که حضرت عبدالبهاء در الواح فناپذیر خود ترسیم فرمودند که در ایام مظلم حرب عالم‌گیر خطاب به احببای امریکایی عزّ صدور یافت، و بنابراین تأثیر و توفیق آن در وهله اولی بر اجرای فداکارانه روش‌ها و اصولی که طلعت میثاق بنفسه تعریف فرموده و بر قوه و هدایت متمرکز بر آثار خلاق آن حضرت مبتنی است." (ترجمه)

حال، یک بار دیگر به حضرت مولی‌الوری، عبدالبهاء، به عنوان سرالله، بنده الهی و مثل اعلاّی ما، باز گردیم.

جز قلب آدمی، چه چیزی می‌تواند در خدمت هیکل زنده باشد؟ بالاترین وظیفه قلب جز آن که محلّ جریان محبت الهی باشد، چیست؟ - شریعت حبّ، که حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "هرگز تغییر به او راه نیابد."<sup>10</sup> و واپسین کلمات حضرت عبدالهءاء به احببای خود در الواح مبارکه وصایا به این سرّ محبت ارتباط دارد، که بدون آن احدی نمی‌تواند به مقام عبودیت برسد.

"ای احببای الهی، در این دور مقدّس نزاع و جدال ممنوع و هر متعدّی محروم. باید با جمیع طوائف و قبائل، چه آشنا و چه بیگانه، نهایت محبت و راستی و درستی کرد و مهربانی از روی قلب نمود. بلکه رعایت و محبت را به درجه‌ای رساند که بیگانه خود را آشنا بیند و دشمن خود را دوست شمرد. یعنی ابداً تفاوت معامله گمان نکند. زیرا اطلاق امریست الهی و تقیید از خواص امکانی. لهذا باید فضائل و کمالات از حقیقت هر انسانی ظاهر شود و پرتوش شمول بر عموم یابد. مثلاً انوار آفتاب عالم‌تاب است و باران رحمت پروردگار مبذول بر عالمیان؛ نسیم جان‌بخش هر ذیروح را پرورش دهد و مائده الهی جمیع کائنات حی را نصیب شود. به‌همچنین عواطف و الطاف بندگان حق باید به نحو اطلاق شامل جمیع بشر گردد. در این مقام ابداً تقیید و تخصیص جائز نه.

<sup>10</sup> بخشی از این بیان مبارک است: "بدان که همه احکام الهی در هر عهد و عصر به اقتضای وقت تغییر می‌کند و تبدیل می‌شود مگر شریعه حبّ که همیشه در جریان است و هرگز تغییر به او راه نیابد و تبدیل او را نجوید." (لثالی الحکمة، ج 2، ص 300 / حدیقه عرفان، ص 137)

پس، ای یاران مهربان، با جمیع ملل و طوائف و ادیان به کمال راستی و درستی و وفاپرستی و مهربانی و خیرخواهی و دوستی معامله نمایید تا جهان هستی سرمست جام فیض بهائی گردد و نادانی و دشمنی و بغض و کین از روی زمین زائل شود؛ ظلمت بیگانگی از جمیع شعوب و قبائل به انوار یگانگی مبدل گردد. اگر طوائف و ملل سائره جفا کنند، شما وفا نمایید؛ ظلم کنند، عدل بنمایید؛ اجتناب کنند، اجتناب کنید؛ دشمنی نمایند، دوستی بفرمایید؛ زهر بدهند، شهد بخشید؛ زخم زنند، مرهم بنهید. هذا صفةُ المخلصین و سمةُ الصادقین." (الواح وصایا - ایام تسعه، ص 70-469)